

خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟

۲۱ مهر ۱۳۹۶ ساعت ۲۲:۵۱

در میان اشعار اعتراضی میرزاده عشقی که ویژگی مشترک همه آنها همین ویژگی اعتراضی (چه اعتراض به دولت و نمایندگان و مردم و حتی برخی جاها اعتراض به آفرینش و فلک و ...) شعر جالبی وجود دارد که اعتراض شاعر بیش از هر چیز در بستری از وطن پرستی اش خود را نشان می دهد. ...

کافه تاریخ- کافه هنر

در میان اشعار اعتراضی میرزاده عشقی که ویژگی مشترک همه آنها همین ویژگی اعتراضی (چه اعتراض به دولت و نمایندگان و مردم و حتی برخی جاها اعتراض به آفرینش و فلک و ...) شعر جالبی وجود دارد که اعتراض شاعر بیش از هر چیز در بستری از وطن پرستی اش خود را نشان می دهد.

خاکم به سر، زغصه به سر خاک اگر کنم

خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟

آوخ، کلاه نیست وطن، گر که از سرم

برداشتند، فکر کلاهی دگر کنم

مرد آن بود که این کُلاهش، بر سر است و من

نامردم ار که بی کُله، آنی به سر کنم

من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت

تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم

زیر و زبر اگر نکنی خاک خصم را

وی چرخ! زیر و روی تو زیر و زبر کنم

جایی است آروزی من، ار من به آن رسم

از روی نعل لشکر دشمن گذر کنم

هر آنچه می‌کنی بکن ای دشمن قوی!

من نیز اگر قوی شدم از تو بتر کنم

من آن نیم به مرگ طبیعی شوم هلاک

وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم

معشوق عشقی ای وطن، ای عشق پاک من!

ای آن که ذکر عشق تو شام و سحر کنم

عشقت نه سرسری ست که از سر به در شود

مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم

عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم

با شیر اندرون شد و با جان به در کنم

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/36349/کنا-سر-خاک-رفت-وطن-خاک>